

## وظائف انبیاء در نگاه قرآن و یاسین

سید مهدی مسینی

چکیده

آیات فراوانی در قرآن مجید و سوره مبارکه یاسین آمده است که حکایت از تعیین وظیفه برای انبیاء دارد. این آیات ظرفیتی بیش از حد یک مقاله را بلکه بیش از اندازه یک جلد کتاب را به خود اختصاص می دهد. ما در این مقاله فهرستی از وظایف انبیاء نسبت به خداوند را با استناد هر عنوان به یک آیه از قرآن مجید ذکر کرده ایم و در آینده انشاء الله نگارش تفصیلی این عناوین با احصاء آیات پیرامون آن نگاشته و به صورت سلسله مقالاتی از طریق مجله قرآنی بینات عرضه خواهد شد. کلید واژه: انبیاء، وظائف انبیاء، قرآن، سوره یاسین، نسبت به خداوند.

بعضی از انبیاء بر بعضی دیگر برتری دارند:

«تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ...» (البقرة، ۲/۲۵۳)؛ این پیامبران را بعضی شان را بر بعضی برتری دادیم. از جمله آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت، و بعضی از آنان را درجاتی بالا برد، و به عیسی پسر مریم دلایل روشن «معجزات» دادیم و او را به وسیله روح القدس تأیید کردیم....

خداوند در این آیه شریفه ضمن این که مقام همه انبیاء را با عظمت یاد می کند و همه آنها را از فضل نبوت و رسالت در حد برابر برخوردار می داند، سه نفر از انبیاء بزرگ را که دارای کتاب و شریعت هستند، به عنوان پیامبرانی که دارای برتری از بقیه انبیاء هستند با ذکر نوع برتری آنان یاد می کند، که این برتری غیر از مقام رسالت آنان است.

۱. حضرت موسیٰ (ع) با این افتخار که خداوند با او سخن گفته است و از همین جهت او به کلیم الله شهرت پیدا کرده است.

۲. حضرت عیسیٰ (ع) با این برتری که خداوند به او معجزاتی کرامت فرموده از قبیل زنده کردن مرده به اذن خداوند و شفادادن مرض های لاعلاج و مسری به اذن خداوند مثل جزام و او را به روح القدس مؤید فرموده است.

پیامبر خاتم (ص) که برتری او را به بالا بردن درجه ذکر می کند؛ و این ترفیع درجه در سوره مبارکه «شرح» تفسیر شده است؛ خداوند می فرماید: «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» (الشرح، ۴/۹۴)؛ آن قدر خداوند یاد او را بالا برده است که در ردیف یاد خودش قرار داده است به گونه ای که اگر فردی بخواهد ایمان به خدا بیاورد باید اقرار به وحدانیت خداوند و همراه آن اقرار به رسالت و پیامبری پیامبر خاتم داشته باشد و در اذان و اقامه نماز، مسلمانان در هر نوبت که بخواهند نماز را به پادارند، همان طور که دو مرتبه به وحدانیت خداوند گواهی می دهند دو مرتبه بر رسالت ایشان نیز گواهی می دهند و در تشهد نماز همان طور که خدا را به وحدانیت یاد می کنند، آن حضرت را هم به عنوان عبد و رسول خداوند یاد می کنند و بر او و آلش درود خداوند را می طلبند و این عمل در هر شبانه روز لا اقل پنج نوبت تکرار می گردد.

و این که فضیلت او را به ترفیع درجه و وسط فضیلت موسیٰ (ع) و عیسیٰ (ع) ذکر کرده است دلیل بر توجه به نکته مهمی است و آن این که شریعت او در حد وسط و اعتدال و به دور از افراط و تفریط می باشد لذا خداوند آن را شریعت جهانی قرار داده است.

و در آیه شریفه: خداوند به فضل و برتری داود (ع) اشاره فرموده و برتری او را به اعطاء زبور به وی بیان می فرماید: «... وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ وَأَيُّنَا دَاوُدُ زَبُورًا» (الإسراء، ۱۷/۵۵)؛ ... و به راستی ما برخی پیامبران را بر برخی [دیگر] برتری بخشیدیم و به داود زبور دادیم.

مرحوم علامه طباطبائی (ره) در وصف زبور می فرماید: و فيه أحسن الكلمات في تسبيحه و حمده تعالى و فيه تحريض للمؤمنين أن يرغبوا في احسن القول و يتأدبوا بالادب الجميل في المحاوراة و الكلام؛ و در زبور احسن کلمات را در حمد و تسبیح خدا به کار برد. در آیه شریفه مؤمنین را تحریک می کند که ایشان هم در گفتار نیکو، رغبت نموده و در گفت و شنود با مردم به ادب جمیل و زیبا مؤدب گردند. لذا حضرت داود (ع) به وسیله کتاب زبور شهرت خاصی بین مردم پیدا کرد.

به دلیل کثرت ارقام عناوین، مباحث و عناوین را به سه بخش تقسیم نمودیم؛ نخست:

وظایف بین انبیاء و خداوند. دوم: وظایف پیامبران نسبت به خودشان. سوم: وظایف پیامبران نسبت به مردم. و بخش سوم را به خاطر حجم زیاد عناوین آن به قسمت هائی بر اساس ترتیب حروف الفباء تقسیم نمودیم.

در این مقاله بخش اول وظائف که وظائف انبیاء نسبت به خداوند می باشد مورد بررسی قرار می گیرد.

## وظائف انبیاء نسبت به خداوند تبارک و تعالی:

۱. جانشین خداوند بر روی زمین: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ ...» (الفتح، ۱۰/۴۸)؛ بی تردید کسانی که با تو بیعت می کنند جز این نیست که با خدا بیعت می کنند؛ دست خدا بالای دست هایشان است ...

در آیه شریفه خداوند بیعت با پیامبر اکرم (ص) را نازل منزله بیعت با خودش معرفی کرده است؛ به این معنی: که اگر کسی با پیامبر (ص) بیعت کند کأنه با خدای تبارک و تعالی بیعت کرده است. بنا بر این پیامبر (ص) را جای خودش به عنوان جانشین معرفی کرده است؛ لذا در تفاسیر ادبی جمله: «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» را تعلیل دانسته اند، یعنی: دلیل این که بیعت با پیامبر (ص) بیعت با خدا است این است که دست پیامبر که روی دست آنهاست، این به عنوان دست خدا تلقی شده و خداوند تبارک و تعالی از آن به «يَدُ اللَّهِ» تعبیر کرده است.

۲. تسلیم محض در برابر خداوند: «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمُ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» (البقرة، ۱۳۱/۲)؛ هنگامی [او برگزیده شد] که پروردگارش به وی گفت: تسلیم باش، گفت: تسلیم خداوندگار جهانیانم.

«إِذْ» در آیه ظرف زمان می باشد و متعلق لازم دارد. مرحوم علامه طباطبائی (ره) پدر تفسیر آیه می فرماید: متعلق «إِذْ» جمله «اصطفیانه» در آیه قبل می باشد و کلمه «اصطفاء» به معنای گرفتن چکیده و خالص هر چیز است، به طوری که بعد از اختلاط آن با چیزهای دیگر از آنها جدا شود، و این کلمه وقتی با مقامات ولایت ملاحظه شود، منطبق بر خلوص عبودیت می شود. در نتیجه معنا چنین می شود؛ اصطفاء ابراهیم در زمانی بود که پروردگارش به او گفت: اسلام آور، و او هم برای خدای رب العالمین اسلام آورد. پس جمله: «إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمُ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ»، به منزله تفسیری است برای جمله: «اصطفیانه».

۳. تلقی و دریافت راه برگشت به خدا: «فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ ...» (البقرة،

۳۷/۲؛ پس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت کرد، در نتیجه خدا توبه اش را پذیرفت... کلمه «تَلَقَى»، به معنای تَلَقَّن است، و تَلَقَّن به معنای گرفتن کلام از روی علم همراه با فهم عمیق می باشد. و این دریافت در بارهٔ آدم، [به فرموده علامه طباطبائی<sup>(۵)</sup>] در تفسیر آیه شریفه [طریقه ای بوده که توبه را برای او آسان می کرده. بنابراین معلوم می شود که توبه دو رکن دارد، یکی توجه خداوند به عبد به رحمت، و دیگری برگشت عبد به سوی خداوند به استغفار و آن طور که از ظاهر آیه مبارکه پیداست خداوند دوبار برگشت به رحمت نسبت به آدم داشته است؛ یک مرتبه توفیق برگشت به او داده و القاء طریق برگشت در فهم او نموده و بار دوم آنچنان که از جمله: «فَتَابَ عَلَيْهِ» فهمیده می شود خداوند به توجه رحمت خود بر او برگشت ایشان به سوی خود را پذیرفته است.

۴. مأمور به انجام دستورات وحی: «اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ...» (الانعام، ۱۰۶/۶)؛ آن چه را که از جانب پروردگارت به تو وحی شده است پیروی کن، هیچ معبودی جز او نیست...

خداوند به پیامبرش دستور می دهد که فقط تابع دستوری باشد که به او وحی شده است و از خودش هیچ نظری که منتسب به وحی نباشد نداشته باشد، به دلیل آن که به دنبال این جمله می فرماید: «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»، یعنی: اگر پیامبر نظر خودش را مستقلاً به مردم القاء کند لازمه اش عدم توحید و شرک است؛ زیرا لازمه توحید حاکم بودن فرمان واحد بر کل این عالم و از جمله انسان است که همان فرمان خالق این جهان و انسان می باشد، لذا در ذیل جمله تعبیر به «مِنْ رَبِّكَ» دارد و در جای دیگر می فرماید: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقْوِيلِ\* لَا خَدْنًا مِنْهُ بِالْيَمِينِ\* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ» (الحاقة، ۴۴-۴۶/۶۹)؛ اگر پیامبر (ص) بعضی گفته های ساختگی را به مانسبت می داد او را با قدرت می گرفتیم، سپس رگ قلبش را قطع می کردیم. ۵. دریافت و قبول وحی: «وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ...» (البقرة، ۹۹/۲)؛ و همانا آیاتی روشن به سوی تو نازل کردیم....

خداوند می فرماید: آیات روشن را به سوی تو نازل کردیم و در آیه قبل می فرماید: «... فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَىٰ قَلْبِكَ» (البقرة، ۹۷/۲)؛ جبرائیل امین قرآن را بر قلب تو نازل کرد. این بدان معنی است که بر اساس تعالی و کمالاتی که پیامبر خاتم (ص) در خود به وجود آورده است قلب او ظرفیت و جایگاه پذیرش وحی را پیدا کرده است، لذا این صلاحیت و شایستگی در او به وجود آمده است که توان تحمل سنگینی وحی را دارد؛ و طرف قبول وحیی واقع شده است

که از جایگاه قدس ربوبی و مصدر پیدایش این عالم بر او نازل گردیده است و او موظف و مفتخر به دریافت و قبول آن می باشد.

۶. درخواست رفاه و امنیت از خداوند برای مردم: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ...» (البقرة، ۱۲۶/۲)؛ و [یاد کن] وقتی را که ابراهیم گفت: پروردگارا، این جا را شهری امن قرار ده، و اهل آن را از همه ثمرات عطا کن....

ثبات جامعه انسانی به دو رکن محوری نیاز دارد: امنیت و عدم گرسنگی؛ لذا حضرت ابراهیم (ع) برای برقراری ثبات درحرم و ازبین بردن زمینه حرج و مرج در آن، امنیت و خوراکی های مورد نیاز مردم را از خداوند درخواست می کند و خداوند در آیه ای دیگر می فرماید: «لِيُعْبَدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَأَمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ» (قریش، ۱۰۶/۳-۴)؛ باید پروردگار این خانه را مورد پرستش قراردهید زیرا امنیت را جایگزین ترس شما [از تجاوزگری و غارت] قرارداده و گرسنگی شما را ازبین برده است.

۷. همیشه بیاد خداوند: «... وَأَذْكُرُ رَبِّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحُ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ» (آل عمران، ۴۱/۳)؛ ... پروردگارت را بسیار یادکن، و شامگاهان و بامدادان [اورا] تنزیه نمای.

بعد از آن که خداوند به درخواست زکریا (ع) پاسخ مثبت داد زکریا از خداوند درخواست نشانه کرد تا علامت بر قبولی درخواست او باشد. این درخواست آیه از ناحیه زکریا بر بعضی از مفسرین سنگین آمده و گفته اند: بعد از آن که خداوند به او گفت که درخواستش پذیرفته شده است مگر او در جواب مثبت خداوند تردید داشت، که از خداوند درخواست آیه کرد. لذا در صدد توجیه برآمده و گفته اند که او تردید در فرموده خداوند نداشت، بلکه می خواست اطمینان قلبی برایش حاصل شود. و خداوند هم برای به اطمینان رسیدن او برایش آیه مشخص نمود و بعد از تعیین آیه فرمود: «وَأَذْكُرُ رَبِّكَ كَثِيرًا» که در واقع رمز به اطمینان رسیدن او را در همین جمله به او تعلیم نمود زیرا در جای دیگر خداوند طریق به اطمینان رسیدن را تفسیر نموده آن جا که می فرماید: «... أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (الرعد، ۲۸/۱۳)؛ درحقیقت این جمله پیامی به زکریا (ع) بود که اگر می خواهد در پوشش اطمینان قرار بگیرد، باید همیشه یاد خداوند را در دل داشته باشد تا ظرفیت قلبش مملو از اطمینان باشد.

۸. درخواست از خدا و متکی به خداوند: «هَذَاكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً...» (آل عمران، ۳۸/۳)؛ آن جا بود که زکریا پروردگارش را خواند و گفت: پروردگارا، از نزد خود نسلی پسندیده به من ببخش....

چون زکریا(ع) دید که رحمت خداوند در وجود مریم تجلی پیدا کرده است و او به طور غیر طبیعی و وصف نشدنی مشمول رحمت حق قرار گرفته، آن چنان که مائده سماوی بر او نازل می گردد، و این ثمره دعای مادر در حق وی می باشد که از خداوند نسل پاکی درخواست نموده بود، و خداوند خواسته او را مورد پذیرش قرار داده و به او نسل پاکی عطا فرمود؛ از پروردگارش چنین خواسته ای را درخواست نمود، با این که دریافته بود که این یک خواسته عادی و طبیعی نیست و جز پروردگار عالم کسی قادر بر انجام آن نمی باشد، آن طور که قرآن کریم از او حکایت می کند: «قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا... وَكَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا... وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» (مریم، ۱۹/۴-۶)؛ گفت: پروردگارا من استخوانم سست گردیده و سرم از شدت پیری کاملاً سفید شده... و همسرم [گذشته از آن که پیر و پائسه است از اول] نازا است؛ پس از جانب خودت ولیی [فرزندی] بمن ببخش... و او را؛ پروردگارا مورد رضایت [خود] قرار بده.

خداوند دعای او را اجابت نموده و به او فرزند عطا کرد که خود، او را یحیی نام نهاد و از تمام انبیاء به حضرت مسیح(ع) شبیه تر بود. انبیاء که دریافته اند، جز خداوند مؤثری در عالم وجود نیست، نیز دریافته اند که جز به او نمی توان متکی بود؛ لذا پیامبر خاتم (ص) که این معنی را به بهترین وجه ممکن دریافته است موظف می شود که بگوید: «قُلْ إِنْ صَلَّيْتُمْ وَنَسَكْتُمْ وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ\* لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ\* قُلْ أَعْتَبِرُوا اللَّهَ ابْنِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ» (الانعام، ۶/۱۶۴-۱۶۲)؛ بگو: نماز و [سایر] عباداتم و زندگی و مرگم برای پروردگار جهانیان است پروردگاری که شریکی ندارد؛ و به این فرمان یافته ام و من اولین تسلیم شدگانم؛ و بگو: آیا جز خدا صاحب اختیاری بجویم، با این که او صاحب اختیار همه چیز است.

۹. عدم تردید در دریافت حق از جانب خداوند: «الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ»

(البقرة، ۱۴۷/۲)؛ حق از جانب پروردگار توست، پس البته از شک کنندگان مباش.

در آیات قبل خداوند مسأله عناد و لجاجت اهل کتاب را بیان می نماید به طوری که می فرماید: «وَلَكِنَّ آتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ...» و به پیامبر اکرم (ص) هشدار می دهد که اینها تمام توان و تلاش خود را به کار خواهند گرفت تا خواسته نفسانی خود را بر پیامبر (ص) تحمیل کنند لذا می فرماید: «وَلَكِنَّ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ» (البقرة، ۱۴۵/۲) و بعد از آن بیان می نماید که اهل کتاب هیچ تردیدی

در پیامبری پیامبر خاتم (ص) ندارند: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ» و به دنبال آن تأکید می نماید که گروهی از اهل کتاب از روی آگاهی و تعمد، دانسته کتمان حق می نمایند: «وَإِنْ قَرِيبًا مِنْهُمْ لِيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ». با توجه به آن، در این آیه مبارکه خداوند بیان می فرماید که: حق آنست که از جانب پروردگارت باشد «و تو در رابطه با شناخت حق به آگاهی کامل رسیده ای و هیچ جائی برای تردید در آن وجود ندارد» لذا با نهی مؤکد می فرماید: «فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ» (البقرة، ۱۴۶/۲).

۱۰. دریافت معجزه یا ولایت تکوینی: «وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ ...» (آل عمران، ۹۴/۳)؛ و [او را به عنوان] پیامبری به سوی بنی اسرائیل می فرستد، که [می گوید]: من از جانب پروردگارتان با معجزه به سوی شما آمده ام. من از گل برای شما [چیزی] به شکل پرنده می سازم، پس در آن می دمم و به اذن خدا پرنده می شود، و به اذن خدا کور مادرزاد و پستی را شفا می دهم و مردگان را زنده می کنم، و شما را از آن چه می خورید و آن چه در خانه هایتان ذخیره می کنید خبر می دهم....

از آیه شریفه و آیات مشابه آن استفاده می شود که پیامبران خدا با دریافت اذن از او می توانند به هنگام لزوم در جهان تکوین و آفرینش تصرف کنند و بر خلاف عادت و مجرای طبیعی حوادثی به وجود آورند که این همان دریافت ولایت تکوینی از خداوند می باشد لذا حضرت عیسی (ع) به حکایت آیه فوق از ایشان می فرماید: «... أَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ ... وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ ...»؛ از گل برای شما (چیزی) به شکل پرنده می سازم، پس در آن می دمم، به اذن خداوند پرنده می شود... و مردگان را به اذن خداوند زنده می کنم... [و کارهایی بر خلاف روال طبیعی انجام می دهم].

۱۱. پیامبران خیانت نمی کنند: «وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُعَلِّ...» (آل عمران، ۱۶۱/۳)؛ و برای هیچ پیامبری سزاوار نیست که خیانت کند....

مرحوم علامه طباطبائی<sup>(۵)</sup> در ذیل تفسیر آیه شریفه می فرماید: کلمه «غل» که مصدر «یُعَلِّ» است، به معنای خیانت می باشد. ۲ بعضی از مسلمانان دنیا طلب، به قیاس به نفس خود از روی جهل و پندار غلط به ساحت مقدس پیامبر اکرم (ص) نسبت ناروایی دادند به استناد روایتی از امام صادق (ع) که می فرماید: «...أَلَمْ يَنْسِبُوهُ يَوْمَ بَدْرَ إِلَىٰ أَنَّهُ أَخَذَ لِنَفْسِهِ مِنْ

المغنم قطيفة حمراء حتى أظهره الله على القטיפه و برأ نبيه من الخيانة و أنزل في كتابه: «وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُغَلَّ...»<sup>۳</sup>. که خداوند برای مبرّی دانستن پیامبر خود (ص) می فرماید: «وَمَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُغَلَّ» ما حرف نفی بر فعل ماضی داخل شده مفید استمرار نفی می باشد. بنا بر این معنای آیه چنین می شود: «خیانت مناسب شأن هیچ پیامبری نبوده است». و در آیه بعد به دفاع از پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «أَفَمَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ...» (آل عمران، ۱۶۲/۳)؛ پس آیا کسی که در پی خشنودی خداست همچون کسی است که به خشمی از خدا گرفتار آمده...؟ آیا پیامبر خاتم که همیشه قلب او به یاد خدا می تپد و او به استواری خرد کامل خویش، جويا و در صدد کسب رضایت خداوند می باشد همانند کسی است که خیانت، همه وجود او را فراگرفته و در پی دریافت اثر خشم خداوند است؟ حاشا و کلاً. خیانت با نبوت جمع نشود، زیرا نبی برای رهانیدن مردم از ناپاکی درون و برگرداندن به پاکی سرشت مبعوث شده است و خیانت منتسب به آلودگی باطن می باشد و این دو متضاد و غیرقابل جمع هستند.

۱۲. پیامبر باید عبد و مطیع خداوند باشد: «لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ...» (النساء، ۱۷۲/۴)؛ مسیح از این که بنده خدا باشد هرگز ابا نمی کند....

اهل کتاب خصوصاً پیروان حضرت عیسی (ع) قائل بودند که حضرتش فرزند خدا است؛ لذا خداوند در آیه قبل خطاب به آنان می فرماید: «... لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ...» (النساء، ۱۷۱/۴)؛ در دین خود غلو نکنید و درباره خدا جز حق نگویید جز این نیست که مسیح عیسی پسر مریم پیامبر خداست.

خداوند در آیه دیگر ابطال عقائد آنان را به حکایت از خود عیسی (ع) بیان می فرماید: «... يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ... مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ...» (المائدة، ۱۱۷/۵-۱۱۶) ای پسر مریم آیا تو به مردم گفتی: جز خدا، من و مادرم را دو معبود برای خود برگیرید؟ [عیسی] می گوید: منزهی تو! من حق ندارم چیزی بگویم که سزاوار من نیست... من جز آنچه تو مرا بدان فرمان دادی چیزی به آنان نگفتم، و آن این که خدا را که پروردگار من و پروردگار شماست پرستید....

لذا در آیه مورد بحث خداوند می فرماید: مسیح در برابر خداوند استکبار نداشته و با میل و اشتیاق خود را بنده خدا می داند و از عیسی بن مریم (ع) تعبیر به مسیح کرد برای این



که اشاره ای هم به علت این وصف کرده باشد، یعنی بفهماند اگر گفتیم: عیسی بن مریم از عبادت خدا استنکاف ندارد، برای این بود که او مسیح، یعنی: مبارک بود. و اگر احتمال آن می رفت که روزی مسیح از عبادت خدا استنکاف کند، خدای تعالی او را مبارک نمی کرد؛ علاوه بر این که در آیه شریفه: «وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» (آل عمران، ۴۵/۳)، مسیح<sup>(ع)</sup> به صفت مقرب نیز توصیف شده است.

۱۳. دریافت شیوه تبیین آیات: «... انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ...» (المائدة، ۷۵/۵)؛ ...  
بنگر چگونه این آیات را بر ایشان بیان می کنیم....

در آیات قبل و صدر آیه شریفه مورد بحث خداوند بر نفی الوهیت حضرت عیسی<sup>(ع)</sup> با شیوه ای مبتنی بر عقل و فطرت اولیه استدلال فرموده و پیامبر<sup>(ص)</sup> را متوجه به پیروی از این شیوه می نماید؛ در صدر آیه می فرماید: «مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ...» از عیسی تعبیر به ابن مریم فرموده که مبین دو انسانی می باشد که یکی از دیگری متولد شده است و فرزندی که از مادری متولد شده است سابقه تکون او معلوم و محدود به زمانی خاص می باشد و این موجود محدود که خود در پیدایشش متکی به الوهیت غیر بوده است نمی تواند اله باشد و بعد می فرماید: «إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ ...» عیسی پیامبری است که قبل از ایشان پیامبرانی بوده اند که به دلیل بشر بودنشان در گذشته اند و مسیح هم که پیامبر است بشر است و امکان مرگ و حیات در او هست، بنابر این در ایشان سابقه عدم و نیستی وجود دارد، لذا ایشان نمی تواند اله باشد و بعد می فرماید: «... كَانُوا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ» این مادر و فرزند برای ادامه حیات نیاز به غذا و خوراک دارند همانند همه انسان ها و کسی که برای ادامه حیات خود نیاز به غیر دارد نمی تواند اله باشد زیرا لازمه الوهیت بی نیازی از غیر می باشد و سپس می فرماید: «انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ» پیامبر ما دقت کن که با چه شیوه بدیهی و فطری آیات را برای آنها بیان می کنیم.

۱۴. دریافت حکمت از خداوند: «ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ ...» (الأسراء، ۳۹/۱۷)؛ این [رهنمودها] از حکمت هایی است که پروردگارت به تو وحی کرده است....

حکمت: علمی است که منشأ شناخت حق و معرفت حسن و قبح و تمیز میان آنها گردد. «ذلک» اشاره به تمام احکامی است که در آیات قبل ذکر شده که به جهت اهمیت ابتدا به توحید و اخلاص در عبادت شده و به جهت تأکید بر اهمیت آن در ذیل آیه مورد بحث تکرار شده است با این که آن احکام هم، هر یک در جای خود بسیار اهمیت دارند، مانند

عقوق والدین و ندادن حقوق واجب مالی و اسراف و تبذیر و فرزندکشی و زنا و قتل نفس و خوردن مال یتیم و عهدشکنی و کم فروشی و پیروی غیر علم و تکبر و ورزیدن، که همگی از پایه های مستحکم بنای اجتماع سالم هستند. خداوند همه اینها را از مصادیق اعطای حکمت به پیامبر اکرم (ص) برشمرده است.

۱۵. سپاس را مختص خداوند، بداند: «وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَّلِيٌّ مِّنَ الدُّنْيَا وَكَبْرَهُ تَكْبِيرًا» (الإسراء، ۱۷/۱۱۱)؛ و بگو: ستایش مخصوص خدایی است که نه فرزندی گرفته و نه در جهاننداری شریکی دارد و نه خوار بوده که [نیاز به] دوستی داشته باشد و او را بسیار بزرگ شمار.

الف و لام در «الْحَمْدُ...» الف و لام جنس است که یا برای عمومیت و استغراق افراد است یا برای بیان حقیقت و ماهیت اشیاء. با قرائنی که در آیه شریفه می باشد، الف و لام برای بیان حقیقت است. لام در «لِلَّهِ» برای اختصاص است و مقصود این است که حقیقت و طبیعت ستایش، مخصوص خداوند است و بر غیر خدا واقع نمی شود برای این که ستایش در مقابل کمال است و غیر خدا، هرکمالی دارند از خداوند است. انسان ها به خاطر جهل و عدم آگاهی، بعضی از مخلوقات خدا را به دلیل کمالاتی که خداوند در وجود آنها قرار داده است، آنها را فرزند خدا دانسته یا شریک در الوهیت قرار دادند؛ لذا خداوند در آیه مورد بحث خود را به عدم اتخاذ ولد و نفی وجود شریک در الوهیت، توصیف کرده و می فرماید: «... الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ ...» و این که به پیامبر (ص) دستور می دهد که ستایش را مخصوص خداوند بداند، در واقع این وظیفه ای است که بر عهده او نهاده است تا خدای را آن طور که از طریق وحی به او معرفی شده است برای مردم معرفی کند و جهل مردم را نسبت به توحید در الوهیت برطرف سازد؛ لذا در ادامه آیه می فرماید: «... وَكَبْرَهُ تَكْبِيرًا»؛ یعنی: بزرگی خداوند را به نوعی که قابل وصف شدن نیست و شباهتی به هیچ موجودی از موجودات این عالم ندارد، برای مردم معرفی کن که این مفاد همان کلمه مبارکه «الله اکبر» می باشد که پیامبر اکرم (ص) به مردم آموخت.

۱۶. دعوت بر مبنای حکمت و موعظه حسن و مجادله به احسن: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ...» (النحل، ۱۶/۱۲۵)؛ [مردم را] با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به نیکوترین شیوه به بحث پرداز....  
باء، در «بِالْحُكْمَةِ...» سببیه است. واو، در «وَجَادِلْهُمْ...» عاطفه است و جمله را

عطف می کند بر «اذع ...» بنا بر این خداوند در آیه شریفه دو شیوه برای دعوت به حق برای پیامبر گرامی اسلام معین نموده است و جدال به احسن شیوه‌ای برای دعوت به حق نیست بلکه دستوری است برای برخورد با کسی که دعوت به حق را نمی پذیرد، برای کاهش عناد و خصومتش، خداوند می فرماید: با او به شیوه جدال به احسن برخورد شود. استاد و فقیه عالی قدر «رضوان الله تعالی علیه» آیه شریفه را بسیار زیبا تبیین نموده اند، لذا بیان ایشان را برگزیدیم که می فرماید:

«حکمت» یعنی: امر محکمی که مطابق عقل باشد. اهل لغت می گویند: اصل حکمت و حکومت و حکم و همه مشتقات «ح، ک، م» از «حکمة» است. به دهنه اسب که سوارکار به وسیله آن اسب را کنترل کرده و نمی گذارد چموشی کند «حکمة» می گویند. در زبان عربی اشتقاق کلمات از یک کلمه جامد امری شایع است. و در برخی زبان‌های دیگر مثل زبان انگلیسی هم چنین چیزی وجود دارد. همان طور که دهنه اسب آن را کنترل می کند، حکم حاکم، حکم قاضی و مطالب حکمت آمیز، یعنی: چیزهای منطبق با عقل و منطق، انسان‌ها را کنترل می کنند. اگر چیزی مطابق عقل باشد، مردمی که عاقل اند مسخر آن می شوند. همین طور حکم حاکم و حتی حکم و قضاوتی که قاضی می کند برای کنترل کردن مردم است.

«موعظة» به معنای پند و اندرز و به کارگیری امور ظنی و خطابه در تأثیرگذاری بر افراد است. «الموعظة الحسنة»؛ یعنی: پند و اندرز نیکو. طبق دستور این آیه شریفه برخورد پیامبر اکرم (ص) با مردم به سه طریق بوده است: با عده‌ای با حکمت، یعنی: با منطق و استدلال و به گونه‌ای که عقل تسلیم شود رفتار می کردند. وقتی حسن و قبح اشیاء بیان شده و واقعیت‌ها مشخص شود، طبعاً آنان که اهل منطق هستند تسلیم می شوند. دعوت به وسیله حکمت، یعنی: دعوت به وسیله سخنانی که مطابق عقل و منطق است و قابل تشکیک نیست.

گروهی دیگر از مردم هنوز عقلشان به قدری کامل نشده که بتوان با عقل و منطق و استدلال ارشادشان کرد، بلکه باید با پند و اندرز و به کارگیری امور ظنی و خطابی به سوی حق جذبشان کرد. استدلال‌ات منطقی و بیان‌های علمی برای هدایت این گروه کارایی ندارد؛ آنها را باید با مطالب عبرت آموز، مثل‌ها، داستان‌های آموزنده و چیزهایی از این قبیل به حق متمایل ساخت. این شیوه دعوت، دعوت به وسیله

موعظه حسنه است. و اگر کسی در برابر حق دشمنی می کند و لجاجت می ورزد، نه با بیان های عقلی و استدلالات منطقی حق را می پذیرد و نه موعظه در او اثر می گذارد، با چنین کسی باید مجادله کرد، یعنی: با چیزی که خود او قبول دارد با او بحث کرد و محکوم ساخت. مجادله به این معناست که چیزی را که خود طرف قبول دارد از خودش بگیری و با همان مجابش کنی و از این طریق او را از دشمنی و لجاجت در برابر حق بازداری. خداوند متعال به پیامبر اکرم (ص) دستور می دهد با این گروه به نیکوترین روش مجادله کند، یعنی: به همه شیوه های مجادله نباشد، بلکه به بهترین وجه و شیوه آن باشد.

توجه به این نکته مخصوصا برای طلاب محترم و مبلغین گرامی بسیار لازم است و آن این که خداوند «الموعظة» را به «الحسنة» مقید فرموده، و ظاهرا مراد از نیکو بودن موعظه این است که خود موعظه کننده عامل به آن باشد؛ چرا که موعظه برای نرم کردن قلب ها در مقابل حق است و اگر کسی موعظه بکند ولی خودش به موعظه هایش عمل نکند و واعظ غیر متعظ باشد، حرف هایش آن چنان که باید مؤثر نخواهد بود. همچنین خداوند مجادله را به «أحسن» مقید کرده و فرموده: «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ». از این عبارت فهمیده می شود که در مجادله حتی صرف حسن داشتن کافی نیست، لذا مثلا نفرمود: «و جادلهم بالطريقة الحسنة» بلکه فرمود: «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ». پس مجادله که برای منصرف کردن خصم از ادعایش است باید آحسن باشد، یعنی: این گونه نباشد که برای بازداشتن از باطل از مطلب باطلی که طرف مقابل معتقد است استفاده کنی، که این خود زیر پا گذاشتن حق است؛ و یا مطلب حقی را هم که طرف مقابل معتقد است انکار کنی. همچنین از نظر شیوه برخورد با خصم باید ادب و نزاکت را مراعات کرد تا آن که نتیجه مجادله اصرار او بر باطل نباشد؛ باید به گونه ای رفتار کرد که عناد و لجاجت خصم بیشتر نشود. و توجه به این نکات در امر تبلیغ و مبارزه با انحرافات برای ما طلاب که موظف به آن هستیم بسیار لازم است.<sup>۴</sup>

۱۷. رعایت ادب در محضر پروردگار: «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاحْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ

طَوًى» (طه، ۱۲/۲۰)؛ من خود، پروردگار توام، کفش هایت را بیرون آور، زیرا تو در وادی مقدس «طوی» هستی.

علامه طباطبائی «رضوان الله تعالی علیه» در تفسیر آیه شریفه می فرماید :

کلمه «طوی» اسم جلگه ای است که در دامنه طور قرار دارد، و همانجا است که خدای سبحان آن را وادی مقدس نامیده، و این نام و این توصیف دلیل بر این است که چرا به موسی (ع) دستور داد کفشش را بکند، منظور احترام آن سرزمین بوده تا با کفش لگد نشود، و اگر کندن کفش را متفرع بر جمله «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ» کرده دلیل بر این است که تقدیس و احترام وادی به خاطر این بوده که حظیره قرب به خدا، و محل حضور و مناجات به درگاه او است پس برگشت معنا به مثل این می شود که بگوییم: به موسی (ع) ندا شد: این منم پروردگارت و اینک تو در محضر منی، و وادی طوی به همین جهت تقدیس یافته پس شرط ادب به جای آور و کفشت را بکن. و به همین ملاک هر مکان و زمان مقدسی تقدس می یابد، مانند کعبه مشرفه و مسجد الحرام، و سایر مساجد و مشاهد محترمه در اسلام، و نیز مانند اعیاد و ایام متبرکه ای که قداست را از راه انتساب واقعه ای شریف که در آن واقع شده، یا عبادتی که در آن انجام شده کسب نموده، و گرنه بین اجزای مکان و زمان تفاوتی نیست. ۵.

۱۸. از وسوسه های شیاطین و حضور آنان بخدا پناه برد: «وَقُلْ رَبِّ اعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ\* وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ» (المؤمن، ۹۷/۲۳ و ۹۸)؛ و بگو پروردگارا، از وسوسه های شیاطین به تو پناه می برم\* و پروردگارا از این که آنها نزد من حاضر شوند به تو پناه می برم. مرحوم شیخ طوسی در تفسیر آیه شریفه می فرماید: الهمز شدة الدفع، و منه الهمزة: الحرف الذي يخرج من أقصى الحلق باعتماد شديد<sup>۶</sup>؛ همز: به معنای شدت دفع است و حرف همزه - یکی از حروف الفبا - را، همزه نامیده اند به دلیل این که از ته حلق و با فشار بیشتری به خارج دفع گردد. و مرحوم طبرسی در تفسیر آیه می فرماید: و همزة الشيطان دفعه بالإغواء إلى المعاصي<sup>۷</sup>؛ سوق دادن شیطان [انسان را] به طرف گناهان، به وسیله وسوسه کردن و گمراه نمودن.

در تفسیر قمی از امام باقر (ع) نقل کرده که فرمود: ما يقع في قلبك من وسوسة الشياطين<sup>۸</sup>؛ همزه شیاطین آن وسوسه هایی است که در دلت می اندازند. مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر آیه مورد بحث می فرماید: در این دو آیه خداوند به

رسول اکرم (ص) دستور می دهد که از اغوا و شیطان ها به پروردگار خود پناه ببرد، و از این که شیطان ها نزدش حاضر شوند به آن درگاه ملتجی شود و در این تعبیر اشاره ای هم به این معنا هست که شرک و تکذیب مشرکین هم از همان همزات شیطان ها، و احاطه و حضور آنها است.<sup>۹</sup>

بنابراین همزة: القاء وسوسه گمراه کننده است که در گمراهی انسان تأثیر شدید دارد. و القاء وسوسه انگیز شیاطین کفر و شرک به اندازه ای در گمراهی انسان ها تأثیر دارد که خداوند پیامبر معصوم (ع) را از آن برحذر داشته و ایشان را موظف می نماید که برای دفع شرّ وسوسه ها و اغواء آنان از راه حق و حتی حضور آنان - که موجب سد از طاعت خدا می باشد - به خداوند [قادر مطلق] پناه ببرد. اعاذنا الله من هذه الشرور.

۱۹. عدم تبعیت از خواسته های به غیر حق مردم: «... وَلَكِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» (البقرة، ۱۲۰/۲)؛ و بی گمان، اگر پس از آن علمی که برای تو حاصل شده است از هوس هایشان پیروی کنی، در برابر خدا هیچ یار و یآوری نخواهی داشت.

بعضی از پیروان تورات و انجیل که دین خدا را به دلخواه خود و مطابق تمایلات و خواسته های مادی و دنیوی شان تحریف کرده بودند، دعوت پیامبر خاتم بسوی حق را به ضرر خود و مخالف طرح و نقشه دلخواه خود تشخیص داده و درصدد کار شکنی برآمدند و حتی به این مقدار هم اکتفا نکردند و تلاش می کردند که پیامبر (ص) را هم با خود در این کج راهه و پذیرفتن تحریف همراه نمایند؛ لذا خداوند به پیامبر (ص) هشدار می دهد و می فرماید: «وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ...» (البقرة، ۱۲۰/۲)؛ این یهودیان و مسیحیان هرگز از تو راضی نمی شوند مگر وقتی که تو به دین آنان درآیی. دینی که خودشان به پیروی از هوی و هوسشان آنرا درست کرده و با جهل خود آنرا آراسته اند.

و پیامبر (ص) را موظف می کند که به آنها بگوید: «إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ...» (البقرة، ۱۲۰)؛ هدایت خدا هدایت است نه آراء دلخواه شما. و به قول مرحوم علامه طباطبائی (ره) می خواهد بفرماید: پیروی دیگران کردن، به خاطر هدایت است و هدایتی به غیر هدایت خدا نیست، و حقی به جز حق خدا نیست تا پیروی شود و غیر هدایت خدا - یعنی: این کیش و آئین شما - هدایت نیست، بلکه هواهای نفسانی خود شماست که لباس دین بر تنش کرده اید و نام دین بر آن نهاده اید.<sup>۱۰</sup>

لذا برای قطع امید آنان و این که خواسته شان بر مبنای جهل است و غیر حق، خطاب به پیامبر می فرماید: «وَلَكِنَّ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ» (البقرة، ۱۲۰/۲)؛ بعد از آن که نسبت به حق آگاهی کامل به تو رسیده است اگر از خواسته آنان - که بر اساس جهل شان پایه گذاری شده است - پیروی کنی از ناحیه خداوند سرپرست و یاوروی نخواهی داشت.

۲۰. عدم پیروی از اکثریت مردم: «وَإِنْ تَطَّعَ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» (الأنعام، ۱۱۶/۶)؛ اگر از بیشتر کسانی که روی زمین اند پیروی کنی، تو را از راه خدا گمراه می کنند [آنان] جز از گمان پیروی نمی کنند، و جز حدس و تخمین نمی زنند.

در رابطه با تبیین آیه شریفه تفسیر علامه طباطبائی «رضوان الله تعالی علیه» را در همین مورد، به دلیل آن که گویای مطلب مورد بحث می باشد برگزیدیم؛ ایشان می فرمایند:

کلمه «خرص» در لغت هم به معنای دروغ آمده و هم به معنای تخمین، و معنای دوم با سیاق آیه مناسب تر است زیرا جمله «...وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» و همچنین جمله قبلیش در حقیقت کار تعلیل را می کند، و برای جمله «وَإِنْ تَطَّعَ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ...» به منزله علت است، و می رساند که تخمین زدن در اموری از قبیل معارف الهی و شرایع که می بایستی از ناحیه خدا اخذ شود و در آن جز به علم و یقین نمی توان تکیه داشت طبعاً سبب ضلالت و گمراهی است.

گو این که سیر انسان در زندگی دنیایش بدون اعتماد به ظن و استمداد از تخمین قابل دوام نیست، حتی دانشمندانی هم که پیرامون علوم اعتباری و علل و اسباب آنها و ارتباطش با زندگی دنیوی انسان بحث می کنند به غیر از چند نظریه کلی به هیچ موردی بر نمی خورند که در آن اعتماد انسان تنها به علم خالص و یقین محض بوده باشد. [در اموری از قبیل معارف الهی و شرایع، نباید به حدس و تخمین بسنده کرد و جز به علم و یقین تکیه نباید کرد]. لیکن همه این اعتباریات قابل تخمین، مربوط است به جزئیات زندگی دنیوی، و اما سعادت‌تی که رستگاری انسان در داشتن آن و هلاکت ابدی و خسران دائمیش در نداشتن آن است امری نیست که قابل تخمین باشد، و خداوند در امور مربوط به سعادت انسان و همچنین در مقدمات تحصیل آن از تفکر در عالم و این که چه کسی آن را آفریده و غرضش چه

بوده و سرانجام آن به کجا می انجامد و آیا بعث و نشوری در کار است و اگر هست برای تامین سعادت در آن نشات، بعثت انبیا و فرستادن کتب لازم است یا نه؟ به هیچ وجه از بندگانش جز به علم و یقین راضی نمی شود، هم چنان که در آیات بسیاری از قبیل آیه، «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» [الاسراء، ۱۷/۳۶]، این معنا خاطر نشان شده، و یکی از روشن ترین آنها آیه مورد بحث است که می فرماید: بیشتر اهل زمین از آنجا که پیر و حدس و تخمین اند نباید ایشان را در آنچه که بدان دعوت می نمایند و طرقی که برای خداپرستی پیشنهاد می کنند اطاعت نمود برای این که حدس و تخمین آمیخته با جهل و عدم اطمینان است، و عبودیت با جهل به مقام ربوبی سازگار نیست.

این مطلب با قطع نظر از آیات و روایات مطلبی است که عقل صریح نیز به آن حکم می کند، البته خدای سبحان هم آن را امضا نموده و در آیه بعدی که به منزله تعلیل آیه مورد بحث است می فرماید: «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» [الأنعام، ۶/۱۱۷]، که نهی از اطاعت مردم را تعلیل کرده است به علم خدا و اسمی از اینکه عقل چنین حکمی می کند نبرده.

و در پاره ای از آیات به هر دو جهت یعنی هم به علم خدا و هم به حکم عقل تعلیل کرده، از آن جمله فرموده است: «وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» [النجم، ۵۳/۲۸]، تا اینجا تعلیل مطلب است به حکم عقل، و در قسمت بعد، یعنی «فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ دِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» ذلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَىٰ» [النجم، ۵۳/۲۹ و ۳۰]؛ تعلیل شده به علم خدای سبحان و حکم او. ۱۱

۲۱. از تحدید مخالفین نباید ترس داشته باشد: «... فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُون» (یونس، ۱۰/۷۱)؛ پس در کار خود با شریکانتان همداستان شوید تا کارتان بر شما مبهم نباشد آنگاه در باره ام تصمیم بگیرید و مهلتم ندهید. مرحوم علامه طباطبائی<sup>(ره)</sup> فرموده اند:

کلمه «اجماع» به معنای تصمیم گیری و عزم است، و چه بسا که این کلمه با حرف «علی» متعدی نشود. راغب گفته: ماده «اجماع» بیشتر در مواردی استعمال می شود که جمع و تصمیم نتیجه حاصل از تفکر باشد، و در آیه: «... فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ و



شُرَكَاءَ كُمْ...» به همین معنا آمده .

کلمه «غمة» - به ضمه غین - به معنای اندوه و سختی است و در آن معنای پوشش نیز هست ، گویا کربت و اندوه روی قلب را می پوشاند . و اگر ابر آسمان را هم «غمام» می گویند به همین جهت است که ابر روی آسمان را می پوشاند .  
و کلمه «قضاء» که جمله «... ثُمَّ أَفْضُوا...» از آن گرفته شده وقتی با حرف «الی» متعدی شود به معنای تمام کردن کار مفعول خویش است ، حال یا با کشتن و نابود کردنش باشد و یا به نحوی دیگر . [بنابراین] معنای آیه اینست : ... هر فکری دارید به کار بندید و هر کید و نقشه ای دارید بریزید و شرکاء و خدایان خود را - که می پندارید در شداید شما را یاری می کنند - به یاری بخوانید و هر نقشه ای که به نظرتان رسید در باره من عملی کنید ... و سپس امر شما بر شما غمه و کربت نباشد و دچار اندوه نگردید که چرا برای از بین بردن نوح به همه وسایل و اسباب دست نزدیک . آن گاه کار مرا یکسره کنید و مرا از خود دفع کرده ، به قلم برسانید و مهلتی به من ندهید . ۱۲

نوح(ع) چگونه تک و تنها و یک تنه در برابر همه مردم ایستاد و به آنان گفت هر کاری که می توانید با او بکنند ، و در باب رسالت خود با آنان اتمام حجت نمود . این شهامت و شجاعت او جز از ناحیه وظیفه ای که خدا برعهده او نهاده و بر پایه ایمان محکم او به خدای توانا استوار گردیده ، نمی تواند باشد ؛ لذا می فرماید : «... فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ...» در قبال آن کینه های درویشان که مرا تهدید می کند ، امر خود را به خدای تعالی واگذار نموده و او را وکیل خود گرفته ام ، تا در همه شئون من تصرف کند ، بدون این که از خود در آن شئون تدبیری به کار برم .

۲۲ . مقاومت در راه دعوت به خدا : «وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَأَصْبِرْ...» (یونس ، ۱۰۹/۱۰) ؛ و

از آنچه به سوی تو وحی می شود پیروی کن و شکمیا باش .

دستوری است به پیامبر گرامی خدا(ص) و وظیفه ای است که برعهده آن حضرت نهاده شده است ، تا این که تابع تنها فرامینی باشد که از ناحیه خداوند به ایشان وحی می شود و در برابر هر مصیبت و رنجی که به خاطر اذیت ها و ظلم ها و اعمال زشت کفار و عدم ایمان آنان به خداوند ، به آن حضرت یا به پیروان ایشان وارد می شود صبر پیشه کرده و مقاومت نماید .

۲۳ . طلب مغفرت از خداوند : «وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ» (المؤمنون ، ۲۳

۱۱۸/؛ بگو پروردگارا بیامرز و رحمت آور که تو بهترین رحمت آورندگان .  
 خداوند پیامبر اکرم (ص) را موظف کرده و به ایشان دستور داده است که از خداوند طلب  
 بخشش و رحمت نماید . ظاهر آیه شریفه دلالت ندارد بر این که طلب بخشش برای شخص  
 پیامبر بزرگوار اسلام (ص) باشد زیرا مفعول را در جمله «اغْفِرْ وَارْحَمْ» ذکر نکرده است در  
 صورتی که در موارد متعددی از قرآن کریم این جمله با ذکر مفعول آمده است مثل آیه : «قَالَ  
 رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي ...» (الأعراف، ۱۵۱/۷)، که حکایت می کند قول حضرت موسی (ع) را که  
 برای خود و برادرش از خداوند طلب بخشش نموده است . لذا این از باب همان وسعت  
 رحمت الهی است که پیامبر خاتم (ص) را مظهر رحمت خود معرفی کرده است و می فرماید  
 «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (الانبیاء، ۱۰۷/۲۱)؛ و در آیه مورد بحث مصداق سعه رحمت  
 خداوند بیان شده است که پیامبر اکرم (ص) را واسطه فیض و شفیع قرار داده است تا برای  
 بندگان از خداوند طلب بخشش و نزول رحمت کند .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 پرتال جامع علوم انسانی

- |   |                               |
|---|-------------------------------|
| ۱. میزان، ۱۳/۱۲۶ .                      | ۷. مجمع البیان، ۷/۱۸۵ .       |
| ۲. ترجمه میزان، ۴/۸۸ .                  | ۸. تفسیر القمی، ۲/۹۳ .        |
| ۳. تفسیر الصافی، ۱/۳۹۶ .                | ۹. ترجمه تفسیر میزان، ۱۵/۹۲ . |
| ۴. درس‌هایی از نهج البلاغه، ۴/۱۴۳-۱۴۶ . | ۱۰. همان، ۱/۴۰۰ .             |
| ۵. ترجمه میزان، ۱۴/۱۱۸-۱۱۹ .            | ۱۱. همان، ۷/۴۵۵-۴۵۶ .         |
| ۶. التبیان، ۷/۳۹۳ .                     | ۱۲. همان، ۱۰/۱۴۹-۱۵۰ .        |